

تصویری غیر واقعی از یک خانواده ایرانی

ایرج امیرضیائی

برادر مژده، مانی خود را در اتاقی زندانی کرده و دچار روان‌پریشی است و گه‌گاه هم حالت پر خاشگری دارد. مراد، برادر دیگر مژده در تنهایی محض، به کارهای روزمره خانواده می‌پردازد و هر بار که می‌خواهد مادر را به زندگی معمولی و به دور از توهم زنده بودن و حضور مژده برگرداند با مقاومت او روبه‌رو شده و تن به تسلیم می‌دهد (صص ۱۷ - ۱۶).

این است خانواده ایرانی فلاکت زده و سیاهپوش که نویسنده ترسیم کرده است. به گفتهٔ راوی و از زبان پیرامونیان، پدر مژده انسانی بسیار درستکار و روشنفکر و مردمی است (صص ۲۷ - ۲۶) که پس از اتفاق گرفتاری و کشته شدن مژده به فردی بی‌عرضه و بی‌حوصله و شرمگین تبدیل شده است. برای تکمیل تصویری تمام عیار از اضمحلال خانواده ایرانی، ماشین قراضه‌شان هم وقت و بی‌وقت به رخ کشیده می‌شود. وقتی چنین سرما و آشفتگی و روان‌پریشی و روزمرگی بر اعضای خانواده حکمفرما باشد چه «مقصودی» جز بهشت‌زهرها می‌توان برایشان منظور کرد. به نظر نویسنده سرانجام خانواده ایرانی مرگ است، آن هم مرگی بی‌افتخار و جبری.

نویسنده در گفت و گوی پایان کتاب «جوهر انسان» و «ذات واقعی» او را عمل یا انتخاب سیاسی می‌داند: «... هر چند در این دو - سه دههٔ اخیر سیاست و عمل سیاسی اهمیت و اولویت خود را از دست داده و با انواع و اقسام وسایل می‌کوشند تا این بروز و تجلی انسانی را که مهم‌ترین خصلت او، یعنی خصلت جمعی او را بیان می‌کند، تحت تأثیر عمل‌ها یا گرایش‌های دیگر او قرار دهند، عمل یا انتخاب سیاسی در واقع آن بزنگاهی است که شما می‌توانید در آن ذات واقعی و جوهر یک انسان را بشناسید» (صص ۱۰۰ - ۹۹)

یلفانی با چنین معیاری که اولویت و ذات واقعی انسان را عمل سیاسی می‌داند، تکلیف خانواده‌های سیاسی را روشن می‌کند:



در یک خانواده ایرانی. محسن یلفانی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۷. ۱۱۲ ص. ۱۶۰۰۰ ریال.

در یک خانواده ایرانی نمایشنامه‌ای است از محسن یلفانی که به زندگی و روابط یک خانواده ایرانی می‌پردازد که دخترشان به علت فعالیت سیاسی اعدام شده است.

داستان با برنامه‌ریزی این خانواده برای مراسم سالگرد دخترشان مژده آغاز می‌شود. قرار است چند خانواده از بستگان و آشنایان ابتدا به بهشت‌زهرها سرمزار

مژده بروند و سپس برای شام نزد آن‌ها بیایند. در کل، نمایشنامه در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست به اعضای خانواده مژده یعنی پدر و مادر و دو برادر وی می‌پردازد و در بخش دوم خانواده‌های دایی و عمو و عمهٔ مژده با همسران و فرزندان‌شان معرفی می‌شوند. با این‌که دوازده سال از مرگ مژده می‌گذرد همهٔ اعضای خانواده با روح مژده زندگی می‌کنند و او را در تمامی لحظات و مکان‌های خانه حاضر می‌بینند و مانند یک فرد زنده با وی ارتباط دارند. جریان غالب بر حیات این خانواده همانا ماتم‌زدگی و فشار روانی شدید حاکم بر تمامی اعضاست. بین هیچ‌کدام از افراد این فامیل نه تنها گرمی و همدردی دیده نمی‌شود، بلکه نوعی فاصله و تنهایی عاطفی و روان‌پریشی سیطره دارد.

مادر به نحوی بیمارگونه مژده را زنده و حاضر در خانه می‌بیند و با این توهم زندگی می‌کند. تصویری که از او ارائه می‌شود زنی دچار پیری زودرس و تا اندازه‌ای نق‌نق و درگیر فرزند روان‌پریش‌اش مانی است. پدر نیز غرقه در روزمرگی و سکوت و خلاء درونی بوده و آنچنان‌که از گفت و گویش با مژده بر می‌آید رابطه‌ای سرد و عذاب‌دهنده با همسرش دارد (ص ۲۴). زندگی او در روزمرگی و گرفتاری و دردهای بی‌معنی سپری می‌شود (ص ۲۸).

نابودی، آن‌هم نابودی به دلیل نادانی و بی‌آرمانی.

یلفانی چنین می‌گوید: «برای من یکی از دردناکترین جنبه‌های مبارزات سیاسی همین قربانی شدن این جوان‌ها بود... اما آن چه به این رویداد جنبه‌های فاجعه‌آمیز یا تراژیک بخشید، این واقعیت بود که در فردای قربانی شدن آنان، همه، یا کم و بیش همه، دریافتند که آرمانی در میان نبوده و اگر آرمانی قابل تصور باشد، فرسنگ‌ها با آن چه این جوانان در سودایش به سوی جوخه‌های اعدام راهی شدند، متفاوت بوده است.»

نویسنده در مقام یک راوی دانای کل و برفرز واقعیت‌های جهانی، از درون جوانان بی‌اطلاع خبر می‌دهد و زندگی و مرگشان را فاجعه می‌داند. اما می‌توان جرئت کرد و گفت که آرمانی جز رفاه و آزادی عام مطرح نبوده، هر چند که شیوه‌های نیل به این غایت و مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها متفاوت بوده است.

نویسنده چنان غرقه در باورهای جزم‌گرایش است که حتی مدافعان میهنی را که در جنگ هشت ساله با کمترین امکانات، بیشترین فداکاری‌ها و مقاومت‌ها را نمایش دادند جزو مفلوکان و نادانان می‌شمارد. به نظر او خانواده فرهاد نیز - که داوطلبانه و با وجود داشتن معافی سربازی به جنگ می‌رود و شهید می‌شود - خانواده‌ای است آشفته و بدبخت که تا اضمحلال نهایی فاصله چندانی ندارد (صص ۵۳، ۵۴، ۵۷) و شادفر پدر فرهاد بفرصت نداشتن‌شان تاکید می‌ورزد.

پدر فرهاد - دایی مژده - از مرگ فرزندش در جنگ سخت در هم ریخته و پژمرده بوده و نه تنها از شهادت فرهاد احساس افتخار نمی‌کند، بلکه مؤکداً می‌گوید «همه‌مون اشتباه کردیم، همه‌مون خیال برمون داشته بود» (ص ۵۶).

به نظر یلفانی دفاع از میهن اشتباه دیگر خانواده‌های ایرانی بوده است.

خانواده فرهاد نیز اهل سیاست بوده‌اند کما این‌که روزنامه خودشان را در می‌آورده‌اند. اما دیدیم که عمل سیاسی این خانواده نیز (یعنی به نظر یلفانی ذات و جوهر واقعی انسانی)، جز بی‌وجدانی و هوجی‌گری و اشتباه (صص ۵۶ و ۵۹) نبوده است.

از نویسنده می‌توان پرسید چه آرمانی ارزش تلاش و فداکاری و جانبازی دارد؟ پاسخ وی را در شعر ابتدای کتاب، «دیوارکوب سرخ» از آراگون می‌یابیم که در رثای بیست و سه مبارز فرانسوی سروده شده که در جنگ جهانی علیه آلمان جنگیدند و «مردند برای فرانسه».

به زعم او تنها دفاع موجه و زیبا و آرمان‌گرا، دفاع از دموکراسی غربی است و بس. ما ایرانی‌ها و لابد همگنان جهان سومی‌مان، نادانان و زنده‌مرگیانی بیش نیستیم؛ تنها آرمان درست لیبرالیسم است و لاغیر!

دیگر خانواده سیاسی کتاب، حمید، عموی مژده و همسر و دخترش، حال و روزی بهتر از خانواده مژده ندارد. حمید یک سیاسی قدیمی است که مژده را با سیاست آشنا کرده و «مدت‌هاست که دیگر همه چیز رو به حال خودش ول کرده» (ص ۶۵). او خود را در مرگ مژده مقصر می‌داند و این در حالی است که اعتراف می‌کند که در عین تبلیغ

سیاسی، خودش واقعاً چیزی سرش نمی‌شده است (ص ۶۵) و اکنون هم جز تظاهر به زندگی سیاسی کاری ندارد (ص ۶۴).

تا این‌جا سه خانواده سیاسی ایرانی توسط نویسنده بررسی شده و بی‌حاصلی و عبث‌کاری و شرمساری و روزمرگی آن‌ها را نشان داده و پایان غم‌انگیز و فلاکت بارشان را نیز در بهشت زهرا رقم زده است. حال ببینیم آیا خانواده ایرانی غیرسیاسی، اندک آشنایی با زندگی راحت و هدفمند دارد؟

عمه مژده، نسرين و شوهرش دو بچه دارند که هر دو، ده سالی است در غرب زندگی و تحصیل می‌کنند. اما پدر خانواده، ارمان، اگر چه دخترش دانشجوی پزشکی در غرب است اما به هیچ وجه از وضع موجودشان راضی نیست و می‌گوید که آن‌ها هم بچه‌هاشان را از دست داده‌اند و خانواده محسوب نمی‌شوند. او در نگرانی و وحشت به سر می‌برد و هیچ گونه امیدی نه به حال و نه به آینده خانواده‌اش ندارد (صص ۵۰ - ۴۸) و بدین‌سان نمایشنامه سیاه زندگی مفلوک خانواده‌های ایرانی - اعم از سیاسی و غیرسیاسی و شهید جنگ - در سکوت خانه به پایان می‌رسد و مژده که مورد احترام و تحسین همگان بوده و به اصطلاح جزو سیاسی‌های سر موضع محسوب می‌شده، خود، همه خانواده گسترده‌اش را روانه بهشت‌زهرا می‌کند و «خانه در سکوت فرو می‌رود».

*

آیا آن‌گونه که نویسنده مدعی است چیزی به نام «ذات واقعی و جوهر انسان» وجود دارد؟ باور به ذات و جوهر، به اندیشه ماهیت باوری (ذات باوری) راجع می‌شود و «حاکمی از این آموزه است که چیزهای خاص لزوماً از ذات‌ها یا سرشت‌های ثابتی برخوردارند که هستی‌شان قائم به آن‌هاست». ارسطو که عموماً فیلسوف کلاسیک ماهیت باوری دانسته می‌شود، عقیده دارد که چیزهای خاص واقعی، الزاماً سرشت‌های ثابتی دارند. «در نظریه‌های معاصر مطرح در باب علم، به ویژه از نظر کارل پوپر، این فرضیه را که رخدادها و پدیده‌های طبیعی توسط قوانین جامع و بی‌استثنای طبیعت سامان یافته، و محققان انسانی قادر به تشخیص چنین قوانینی هستند باید معادل ماهیت باوری دانست... در سده‌های هفدهم و هجدهم با ظهور نام‌نگاری مدرن (مترادف با تجربه‌باوری انگلیسی) اصول توأمان ماهیت باوری در آثار توماس هابز و جان لاک به چالش کشیده شده: نخست از راه تأکید بر این‌که ذات‌ها متوجه نام‌های چیزها هستند نه «سرشت»های آن‌ها (هابز)، و دوم با تأکید بر این‌که اگر چیزها ذات یا ماهیتی واقعی داشته باشند این ذات یا ماهیت، ناشناخته بوده، و ذات «اسمی»‌ای که ما به آن وسیله خود را هدایت می‌کنیم ذاتی کلامی و بسنده برای تحقیقات علمی، خواهند بود. (لاک)

پرسش عمیق‌تری که در خصوص ماهیت‌ها مطرح می‌شود این است که:

۱. آیا کلمات واقعی هستند یا نه، و آیا کلیت واقعی است و اگر هست به چه شیوه‌ای واقعی است.
۲. آیا ماهیت‌ها حتی کلیات واقعی، برای وجود اجزای واقعی ضرورت دارند یا نه.

ارسطو (در کتاب سوم متافیزیک) به صورت‌بندی توانمندترین شکل ماهیت‌باوری پرداخته، استدلال می‌کند که: آن چه واقعی است بی‌تغییر است؛ چیزهای خاص تابع تغییر به اتکای برخوردار از سرشت‌ها (یا ماهیت‌ها)ی نامتغیر، واقعی‌اند (یعنی وجود دارند)؛ و انکار این شرط دوم الزاماً به تناقض یا عدم انسجام منجر می‌شود. نادرستی این ادعا را به سادگی می‌توان اثبات کرد، یعنی نادرستی این مدعای وجهی را که ماهیات شرط لازم واقعیات‌اند و انکار این وضع به معنی نوعی تناقض با خود است. اگر نام‌نگاری یا مفهوم‌گرایی یا، کمابیش، آموزه‌هایی چون آموزه‌هایی را که به افلاطون، هابز و لاک نسبت داده می‌شوند بتوان پذیرا شد، آن‌گاه فرضیه ارسطو با شکست مواجه می‌شود. در واقع می‌توان گفت که بخش وسیعی از تاریخ فلسفه غرب، صرف به آزمون کشیدن انسجام احتمالی ناشی از نفی صور توانا و نیز بی‌توان ماهیت‌باوری شده است.*

این نقل قول طولانی از آن رو آورده شد تا مبنای نظری مغالطه یلفانی روشن شود. ایشان ابتدا برای انسان ذات و جوهری واقعی قائل می‌شود یعنی عمل سیاسی، و سپس با این نگرش معیوب سراغ خانواده‌های ایرانی می‌رود و چون بنا به تصویر غیرواقعی ترسیم شده‌اش، خانواده‌های ایرانی را در سیاست، نادان و پریشان و متحیر معرفی می‌کند، لذا حکم و نتیجه نهایی‌اش را مبنی بر اضمحلال خانواده و جامعه ایرانی صادر می‌نماید.

سربازان فرانسوی را که در راه میهن‌شان جنگیدند شهید راه زیبایی و وطن‌دوستی می‌داند، اما سرباز ایرانی را - که با وجود معافی از خدمت نظامی، به دفاع از میهن می‌پردازد - بی‌اطلاع و بی‌آرمان و بی‌افتخار می‌نمایاند.

چشم‌آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک‌انداز (حافظ)

خطای نویسنده تنها خطای نظری نیست بلکه در عالم واقع و بروزات نیز تصاویر خانواده ایرانی که کتاب عرضه می‌دارد بلامصداق است. و خوب بود آقای یلفانی برای نوشتن درباره خانواده‌های ایرانی سفری به کشورمان می‌کردند و از نزدیک زندگی خانواده‌ها را مشاهده می‌نمودند. اگر هم نمی‌توانند به ایران بیایند، دست کم از ایرانی‌هایی که در رفت و آمد به غرب هستند بپرسند تا منظره واقعی تری از این جامعه در اختیارشان گذاشته شود. من به عنوان یک سیاسی پیشین و اهل قلم کنونی، با ایجاز هر چه تمام‌تر مشاهداتم را از خانواده‌های سیاسی که برخی‌شان عضوی را به جهت فعالیت سیاسی از دست داده‌اند بیان می‌کنم.

شکی نیست که جامعه ما جامعه‌ای است پرتنش و پر از فشار روانی. اما چنین نیست که ماتم و فروپاشی را جریان اصلی حیات خانواده‌های ایرانی بدانیم. اکثریت خانواده‌های سیاسی - اعم از مذهبی و غیرمذهبی، با اعضای زندان دیده و یا کشته شده - از رفاه نسبی برخوردارند و مانند خانواده‌های معمولی ایرانی، درگیر جریانات زندگی و یا روزمرگی‌اند.

به منظور بررسی وضع رفاهی - معیشتی خانواده‌های زندانیان

سیاسی پس از انقلاب، یک بررسی زمینه‌یابی (survey) تصادفی (randomized) از ۷۳ خانواده به عمل آمد. در این بررسی، معیارهای سنجش‌پذیر زیر به کار گرفته شد: ۱. مالکیت خانه یا آپارتمان، ۲. مالکیت ملک اضافه بر مسکونی، ۳. مالکیت سهام (اعم از شرکت یا درمانگاه و بیمارستان و غیره)، ۴. سفر خارج، ۵. مالکیت وسیله نقلیه شخصی.

نتیجه بررسی چنین نشان می‌دهد:

۹۱/۷٪ دارای خانه، آپارتمان یا ویلا هستند.

۷۸٪ زمین یا ملک اضافه دارند.

۵۰/۶٪ دارای مالکیت سهام‌اند؛ در این گروه ۵/۴٪ نامشخص است.

۷۲/۶٪ سفر خارج رفته‌اند؛ ۸٪ نامشخص است.

۷۱/۲٪ وسیله نقلیه شخصی دارند. ۳/۸٪ با اتومبیل کرایه (در اصطلاح آژانس) رفت و آمد می‌کنند.

در گروه مالکین اتومبیل ۶۳٪ خودروی مدل بالا دارند (پژو به بالا)، ۳۷٪ مالک وسیله نقلیه مدل پایین (پیکان و پراید) هستند و نیز ۹/۵٪ مالک دو دستگاه اتومبیل به شمار می‌روند.

پیداست که این خانواده‌ها نه تنها ماشین قراضه ندارند که حتی به درد بهشت‌زها هم نمی‌خورد (نظر یلفانی) بلکه اکثریت اینان ماشین‌های مدل بالا دارند.

تصویر فوق بیانگر این است که اکثریت خانواده‌های سیاسی از رفاه نسبی یا مطلق برخوردارند و بقیه نیز زندگی راحتی را می‌گذرانند؛ و لذا سیاه‌نمایی و مفلوک‌انگاری خانواده‌های سیاسی در کتاب یلفانی به دور از واقع است.

برخی از اینان جزو اقشار سرمایه‌دار و مالک و خیلی مرفه به شمار می‌روند و در میان اینان کم نیستند کسانی که در کمال خوشگذرانی و حتی مسرفانه و مترفانه زندگی می‌کنند که ای کاش هنرمندان ما به این جنبه از حیات اجتماعی بپردازند و گذر از آرمان‌گرایی به مصلحت‌گرایی مال‌اندوزانه را به نقد بکشند.

یک ویژگی بارز خانواده‌های سیاسی - نیز عموم ایرانیان - میزان ناچیز مطالعه آنان است (چیزی حدود دو سه دقیقه سرانه مطالعه روزانه).

باری زندگی جریان دارد و جامعه ایرانی، مسائل دهه‌های پیش را پشت سرگذاشته و با نگاه به حال و آینده زندگی می‌کند. اما ظاهراً در جازدن و دغدغه بیمارگونه مسائل گذشته را داشتن (به گفته فروید Fixation)، ذهن نویسنده ما را سخت مسخر کرده و آن‌گونه می‌بیند که می‌خواهد، نه آن‌طور که هست.

طالب هر چیز ای یار رشید

غیر آن چیزی که می‌جوید ندید (مولوی)

* فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسادرنیته، ویراسته مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲)، صص ۵۹۵-۵۹۳.